

# سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

وقتی می‌خواهد یک چیز را بسنجند که خوب است یا بد، با دلشان می‌سنجند، اگر به دلشان بنشیند که خوب است و اگر دلشان خوب خوب نیست، خوب نیست. این دل چیست و کدام دل است؟ خیلی حرف توی آن است. اگر منظور همان فطرت است که همان عقل است و آن محاسبه و فکر و بررسی دارد. اگر منظور ایمان است که قلبی است که مملو از معرفت و عشق به خدا شده، که برای معصومین است و اولیاء خدا که تالی تلو معصومین هستند و به هر حال ۹۹ درصد خطا ندارد و یک درصد هم به خاطر عصمت نداشتنشان است و قابل اغماض است. اما کسی که در ابتدای راه است و بگوید به دلم نگاه می‌کند، نمی‌شود. می‌گوید به دلم نشست یا ننشست، تا توی این دل چه باشد، خیلی چیزها توی آن هست. به چنین فردی باید گفت، اگر در دادگاه الهی حاضر شدی و از تو پرسیدند که روی چه حساب به دلت اعتماد کردی، چه جواب می‌دهی؟! اینجا جوابی برای گفتن ندارد. اینجور افراد به خواب‌هایشان خیلی توجه دارند و حساب باز می‌کنند، چه خوب و الهی و چه بد و شیطانی. فرقی بین خواب‌هایش نمی‌گذارد و به همه می‌گوید سند و حجت است. خواب که می‌بیند، طبق همان خواب تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. به اینها باید تنبه داد و گفت اگر خدا از تو روز قیامت پرسید چرا اعتماد کردی به خواب، چه می‌گویی؟ گاهی باید به اینها جواب نقضی داد، مثلاً بگو من خواب دیدم که عکس شماست، تا متوجه بشود که این سند نمی‌شود و بر پایه اساس خواب و دلم و دوست دارم، زندگی و کار و اعمال را استوار کرد. کمال و سعادت و بهشت ما، در طی کردن گام‌های ایمانی تا رسیدن به یقین و ایمان است. به دست آوردن ایمان و طی مراتب ایمانی، به تلقین است. تلقین هم بر دو قسم است تلقین به عقل و تلقین به قلب. تلقین به عقل مزوم است، یعنی کاری کنیم که واقعیات را آنگونه که هست نبینیم. تلقین به قلب یعنی آنچه که عقل از واقعیات و حقایق درک کرده، چون کار عقل ادراک و کشف و فهمیدن است نه ساختن، آنچه را که به واسطه عقل درک کردیم و بهش رسیدیم، آنها را به قلب، یعنی مرکز فرماندهی ضمیر ناخودآگاه روانمان منتقل کنیم، انتقال حقایق عقلی به قلب، به این می‌گوئیم تلقین به قلب و جان که ممدوح است و موجب می‌شود ایمان به وجود بیاید. گرچه در تلقین به عقل هم ما به آرامش می‌رسیم گاهی، اینطور که آرامش همیشه محصول تلقین به قلب نیست که بیائیم یاد خدا را زنده نگهداریم، الا بذكر الله تطمئن القلوب، حقیقت را در قلب به باور بنشانیم. بلکه اگر کاری کنیم که تلقین به عقل باشد، یعنی حقایق را نبینیم، با ندیدن حقایق هم آرامش حاصل می‌شود. و این از همان جاهایی است که شیطان فریب می‌دهد انسان را و به جای اینکه شما برای رسیدن به آرامش سراغ خدا و حقیقت بروی، شما را به دنبال باطل می‌فرستد و از حقیقت دور می‌کند. با دور شدن از حقیقت هم شما به آرامش می‌رسید، منتهی موقتی و مسکن، نه دائمی. این بحث خیلی مهم است که ما هر آرامشی را آرامش الهی ندانیم و آرامش روح و روان خودمان نبینیم. اگر کسی با مطالبی که به ما منتقل کرد، توانست ما را آرام کند، حالا می‌خواهد این حرف‌ها حقیقت داشته باشد یا نه، این خیلی جاذبه ایجاد می‌کند و خیلی‌ها جذب این حرف‌ها و این مجالس می‌شوند، گاهی کنار گفتار، موسیقی ملایم و آرام بخش پخش می‌شود و آرامش دو چندان می‌شود. او هم دارد عملیات تلقین انجام می‌دهد. هم حرف‌ها و هم صوتی که موسیقی را در روی سیستم اعصاب و روان ما تأثیر می‌گذارد و آرام می‌کند. هر آرامشی آرامش روح نیست. آرامش روح آن آرامشی است که با یاد خدا و یاد حق باشد. یاد حق اگر در قلب ما زنده نگهداشته شد و ما بواسطه یاد حق به آرامش رسیدیم، آرامش روح است. بهشت سعادت ما کجا بود؟ آنجایی که هرچه بخواهیم می‌شود. فیها ما تشتهوا الانفس، هرکس به هرچه بخواهد می‌رسد و ناکام نمی‌ماند. حضرت علی(ع) می‌فرمایند، اذا لم یکن ما ترید، اگر دیدی در دنیا هرچه خواستی نشد، فأرد ما یکون، درس بگیر و به بهشت سعادت خودت را نزدیک کن و اراده کن آنچه را می‌شود. چرا حماقت می‌کنی و چیزهایی که نشده و نمی‌شود را می‌خواهی؟ اینجا آنجایی است که باید بیائیم و یک مراجعه ابتدایی یا مجدد به قلبمان داشته باشیم و ببینیم در قلبمان چه‌ها هست و چه‌ها می‌خواهیم. چرا و چه چیزهایی را می‌خواهیم و نیست. چه نیست؟ باطل. چرا باطل را می‌خواهی؟ آنچه هست چیست؟ حق است. خوب حق را بخواه که هست و می‌شود. کجای عالم از حق خالی است؟ هیچ جا، حق همه هست. چرا چیزی را

نمی‌خواهی که همیشه و همه جا هست؟ انی الله معنا، خدا با ماست. هو أقرب الله من حبل الوريد. خوب چرا خدا و حق و آنچه می‌شود را نمی‌خواهی. حق می‌شود و غیر حق نمی‌شود. اگر دیدی چیزی نشد، فکر نکن که می‌شده که بشود و نشده. اگر می‌شد بشود، شده بود. از وجود و هستی بهره‌ای نداشته که نشده، یعنی شدنی نبوده، ما در محاسبات ذهنی‌مان خیال می‌کنیم که یک کارهایی می‌شود، اراده می‌کنیم که یک کارهایی انجام دهیم، یک برنامه‌هایی داریم و محاسباتی می‌کنیم، این حساب‌ها را بهش می‌گویند محاسبات خیالی و براساس ذهنیات کوچک ما که از پائین به مجموعه عالم نگاه می‌کنیم است. نمی‌دانیم این برنامه‌ها و تدبیرهایی که انجام دادیم، کدامش با واقعیت سازگاری دارد یا نه. واقعیت یعنی آن حقیقت و خدا. نمی‌دانیم کدام خدایی است و کدام خدایی نیست، کدام باید بشود و حق است و کدام آن باطل است و نباید بشود. اینجا بحث ما بحث تکلیفی نیست و در مرحله باید و نباید نیست بلکه در مرحله هست و نیست است. کدام یک از اینها از هستی برخوردار است و کدام از هستی برخوردار نیست و نیستی است. نیستی هم که نمی‌تواند هستی باشد. اجتماع نقیضین است و محال است. بسیاری از تدبیرها و خیال بافی‌ها و حساب‌های ما بازگشتن به اجتماع نقیضین است و از وجود بهره‌ای ندارد. شما در گذشته تجربه کردی، دیدی چیزهایی خواستی نشد، باز هم می‌نشینی و در قلب و در دلت یک چیزهایی رو می‌خواهی و محاسباتی می‌کنی و دلت را ول می‌کنی و آزاد می‌گذاری که هرچه بخواهد. به هواهای نفسانی چرا می‌گوئیم هوا؟ چون هوا و باطل و پوچ است. مثل تخم مرغ شانس‌ها که بعضی‌هاشان پوچ بود. شما به طمع او جایزه توی تخم مرغ خریدی، اما آیا هرچه شما طمع می‌کنی به نتیجه می‌رسد و حتماً باید چیزی توی آن باشد؟ دیدی که طمع کردی و براساس هوای نفسانی و دلم می‌خواهد و خوشم می‌آید حرکت کردی و به نتیجه نرسید و پوچ از کار درآمد. چقدر غصه می‌خوری؟ که پولی دادی و هیچی توی آن نیست. بختکی است، بخت چه باشد یعنی چه؟ قسمت، درست است اما بخت بی خود و دروغ و غلط است. چون شما آنجا هیپ واقع بینی و واقع گرایی نداری و نمی‌دانی که چه می‌کنی. اما قسمت، درست است، تا قسمت چه باشد. پولی دادی و هیچی به دست نیاوردی، این باعث می‌شود غصه بخوری و این غصه، جهنم است. یک موقع کمتر پول بدهی کمتر غصه می‌خوری.

دست حسرت گری از یک درست فوت شود      هیچت از عمر تلف کرد، پشیمانی نیست

کل عمرت را داری تلف می‌کنی و زندگی‌ات را وقف می‌کنی، برای چه؟ پوچ؟! صرف و برای شانس هم نیست، چون گاهی شانس است و اتفاقی یک چیزی هم بدست می‌آوری، اما کسی که عمرش را صرف دنیا می‌کند هیچی از آن در نمی‌آید، قطعی است و شانس هم نیست. فقط شیطان دنیا را در چشم انسان‌ها زیور کرده و زینت داده. زین للناس حب الشهوات. خیال می‌کنی یک چیزی دارد. خیال یعنی پوچ و هیچی. چرا دنبال خیالت می‌روی؟ آرامش واقعی یعنی آرامشی که شما غیر خدا و حق هیچ چیز دیگر نخواهی. چه جوری شما به آرامش می‌رسی؟ که وقتی هرچه پیش می‌آید می‌گویی من غیر این نمی‌خواستم و همین را می‌خواهم. وقتی شما حق خواه و خدا خواه شدی، حق و خدا یعنی آنچه شدنی است و می‌شود، آنچه اتفاق می‌افتد و از هستی برخوردار است. شما باید حق خواه و خدا خواه باشی و چیزی که می‌شود را بخواهی. ادا لم یکن ما ترید فأرد ما یکون. حالا که دیدی هرچه خواستی نشد، یک چیزی که می‌شود بخواه. اگر کسی اینطوری شد، این یک آرامش دائمی است و هیچ وقت ناکام نمی‌شود. به یک نعمتی از نعمات دنیا رسید، می‌گوید الخیر فی ماوقع و من همین را می‌خواستم. نعمتی از نعمات دنیا از او گرفته شد یا دیر به او رسید، می‌گوید من همین را می‌خواهم. خوب شد که دیر رسید الحمدلله. اولیاء خدا مرتب می‌گویند الحمدلله. الحمدلله علی کل حال. نعمتی بود الحمدلله، نبود الحمدلله. الحمدلله از کجا می‌آید، چه می‌شود که یک انسانی در هر حال می‌گوید الحمدلله؟ چون هیچ چیز غیر خدا نمی‌خواهد و دلش را از غیر خدا خالی کرده. مرگ رسید، می‌گوید الحمدلله. دنیا دارد از او گرفته می‌شود. الحمدلله، او که دنیا را نمی‌خواست و چیزی را که می‌شود می‌خواهد، یک چیز دیگر به او می‌دهند. بعضی‌ها ماجراجو هستند و اینها به این روحیه خیلی نزدیک هستند. برای اینها دشواری‌ها و سختی‌ها خیلی مهم نیست و می‌گویند شرایط عوض شد و تغییر کرد و من همین را می‌خواستم، می‌خواهم ببینم بعدش چه می‌شود و آن سمتش چیست. اینها کسانی هستند که امیدواری فطری‌شان زیاد است. نمی‌گویند اگر چشم نداشتیم هیچی می‌شود. در باطن ذهنش وارد شده که در عالم هیچی نیست که اگر باشد می‌شود یک چیزی، هیچی یعنی پوچ و پوچ نداریم، هرچه رفت یک چیزی جایش می‌آید و قطعاً آمده. شما اگر از این فضا چیزی جابجا کنید، می‌گویند چیزی کم شد؟ راجع به ماده می‌گویند از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شود. در عالم مادی و ظاهری، نیست و نابود نمی‌شود.

چو ایزد ز حکمت ببندد دری      ز رحمت گشاید در دیگری، درهای دیگری

همیشه اینطور است که اگر نعمتی از شما گرفته شد، نعمتی دیگر به شما داده شده. فقط کافی است که چشم‌ت را باز کنی و ببینی. عجب نعمتی داده شده. هیچوقت عالم از خدا، حق، حقیقت و هستی خالی نمی‌ماند. ممکن نیست که از هستی خالی شود و هستی نمی‌شود که نیستی شود و اجتماع نقیضین است و عقلاً محال است و امکان ندارد که هم هستی باشد و هم نیستی. نیستی همیشه نیست و هستی همیشه هست. چیزی را بخواه که همیشه هست. این آرامش، آرامش دائمی است. این چنین انسانی هیچ وقت در زندگی متزلزل نمی‌شود و به هم نمی‌رسد و به اتفاقات اعتراض نمی‌کند و عجب و چرا نمی‌گوید و می‌گوید الحمدلله و همیشه خوشحال است. این خوشحالی پایدار است، اما خنده پایدار نیست و بعدش گریه است. خنده مال

روح نیست و مال جسم و اعصاب است و به دنبالش گریه است. اما شادی و بهجت روح، به معرفت و شعور است، جز حقیقت در عالم نبینی و خاطرت جمع باشد که باطل و پوچ، پوچ هست و نیست و آرام باش و در استراحت باش. فاسترح. اگر باطل پوچ است، این آرامش دائمی است. حالا این آرامش کجا و آن آرامشی که حاصل موسیقی و صدای صحبت شخص و امثال اینهاست، کجا؟ موسیقی عرفانی چیست؟ تأثیر موسیقی روی سیستم اعصاب بدن ماست. فاصله بدن و روح ما چقدر است؟

میان ماه من تا ماه گردان تفاوت از زمین تا آسمان هست

می‌گویند این موسیقی خوب است و کلی فایده و خاصیت دارد. اگر هر خاصیت راست، معنایش این است که خوب است و کمال روحمان محسوب می‌شود و باید برای روح استفاده کنیم؟ نه. خیلی چیزها خوب است. مقدمه می‌تواند باشد برای جسم. الدنیا مزرعه الآخره و آن هم کود مزرعه می‌شود و می‌رود دستشویی که کود مزرعه را دوست کند، اما کمال ما که در این نیست که دائم توی دستشویی باشد. کسی که دائم در توالت بود، خودش کود می‌شود. فرض کردیم موسیقی خاصیت دارد، اما روی کجا و چه قسمتی؟ کسانی که دنبال موسیقی می‌روند، به دنبال آرامش می‌گردند، اما چه آرامشی؟ آرامش کودی یا روحی؟ اگر دنبال آرامش کودی است، عیبی ندارد، دنبال آرامشی است که می‌خواهد آن را وسیله و مقدمه قرار دهد، اما آرامش روح نیست. برای کسانی که با آرامش روحی انس ندارند و خبر ندارند و بو و بهره‌ای از آرامش روحی نبرده‌اند، وقتی سراغ موسیقی می‌روند خودشان را گم می‌کنند و همچنین آرامش‌های موقتی دیگر مثل مواد مخدر که آرامش جسمی و تخدیر اعصابی و بی عقل و هوش می‌کند و غافل و خواب می‌کند، انسان در اثر نادانی و غفلت و ... آرامش پیدا می‌کند مثل حیوانات و نمی‌فهمند و نمی‌دانند و نسبت به حقایق عالم در غفلتند، در آرامشند. کدام حیوان را دیدی که آرامش انسانی‌اش به هم بخورد یا دغدغه‌های فکری و انسانی داشته باشد؟ حیوانات هم آرامند. پس چند قسم آرامش داریم. انسان‌ها به دنبال آرامش روح هستند که با معرفت حاصل می‌شود، نه با صورت و صدا. می‌گویند این صورت و صدا، وقتی موسیقی برای گاوها نواخته شده، علوفه بیشتری خوردند و شیر بیشتری دادند، پس این موسیقی برای انسان مفید است. به صوت و صدا دل نبندید، یعنی آرامش خود را از صوت و صدا نگیرید، فرقی نمی‌کند چه صوتی و کجا و چه باشد، الان بحثمان فقهی نیست و فراتر از این است، نمی‌خواهیم بگوئیم چه حلال و چه حرام است. گاهی ما به یک کسی یا چیزی اعتماد می‌کنیم و دل می‌بندیم و توکل می‌کنیم، که این سه از یک مقوله است. که به آن تکیه می‌کنیم و می‌اندازیم و می‌سپریم به آن و خودمان را رها می‌کنیم تا ما را کجا ببرند. مثلاً به موسیقی می‌سپاریم تا نوازده موسیقی ما را به کجا ببرد، خودش می‌داند. این صدا یک آرامش موقتی می‌آورد. این آرامش روح و معرفت و عرفان ندارد. اگر مقدمه باشد، آن مقدمه است و نه خودش. اما کسانی که دنبال موسیقی می‌روند و معتاد به موسیقی می‌شوند، موسیقی برایشان مقدمه نیست، بلکه مقصود به ذات و معرف می‌شود. چون خاصیتی که موسیقی دارد، آرام‌کنندگی و تخدیری است که حجاب می‌شود. به طور کلی تمام آرام‌بخش‌ها حجاب می‌شود، حجاب خدا. حجاب آرامشی که ما از خدا به دست می‌آوریم. تلقین به عقل هم آرامش می‌دهد. یعنی اگر کسی گفتارش به گونه‌ای باشد که ما را از خود بیخود کند، به جای اینکه ما را بیدار و هوشیار کند و به هوش بیاورد، به جای اینکه واقعیات عالم را آنگونه که هست به ما نشان دهد. در دعا می‌خوانیم اللهم ارنی الاشیاء كما هی، خدا من همه چیز را آنگونه هست ببینم. واقعیات عالم را درک کنم، که این آرامش می‌آورد. به جای اینکه قلب و دل او را از محبت یر خدا و غیر حق خالی کند و از محبت‌های پوچ و باطل، و پر کند از محبت حق و واقعیت، می‌گوید دست به دلت زن و ببین دل چه می‌خواهد، که انسان یا خدا را می‌خواهد که همه واقعیات عالم است، یا اگر یکی نبود، به یکی اکتفا نمی‌کند و هی زیاد و زیاد تر می‌شود و هرچه بدهند سیر نمی‌شود و حد یقف ندارد. به هر ارزش برسد، بیشتر می‌خواهد، هر آرامشی را از هر جا به دست بیاورد، سیر و راضی و قانع نمی‌شود، مثل آب نمک برای انسان تشنه است که هی تشنه تر می‌شود، گرچه به عنوان موقت و چند لحظه احساس رفع تشنگی می‌کند اما هی تشنه و تشنه تر می‌شود. اگر ما خواستیم دلمان را به جای خدا از غیر خدا پر کنیم، پر نمی‌شود چون هیچ چیز قابلیت این را ندارد که جای خدا را بگیرد. لبس کمثله شیء، لم یکن له کفواً أحد، مثل و مانند و کفو ندارد. شما چه کسی یا چه چیزی را می‌خواهی جای خدا قرار دهی. القلب حرمُ الله لا تُسکنا فی حرم الله غیر الله. قلب حرم خداست، غیر خدا را در آن مسکن نده چون مسکنش نیست و راضی نمی‌شوی. و سیراب نمی‌شوی. بحث باید و نباید نیست بلکه بحث هست و نیست و واقعیت است. نکن که نمی‌شود. حال اگر آمدند با مسائل روانشناسی و روش‌های جدی، آرامش‌های موقتی ایجاد کردند و گفتند که اگر دلت مملو از محبت غیر خدا است، باشد دست به دلت زن، همه چیز درست و کامل است و هرچه در دلت است، خوب است. حرف‌ها قشنگ است اما پوچ است و باطن ندارد. می‌گویند ببین دلت چه می‌خواهد، ما کاری می‌کنیم که به هرچه می‌خواهی برسی. با بحث‌ها و روش‌های هیپنوتیزمی آرامش می‌دهند و می‌گویند به هر چه می‌خواهی می‌رسی و خواستن توانستن است و یا خواستن رسیدن است، اگر بخواهی می‌رسی. توانستن با خواستن و شدن فرق دارد. امیدهای کاذب می‌دهند. یک چیزها و قوانینی در عالم هست و انسان می‌تواند از قدرت و قوه اراده‌اش استفاده کند و تغییراتی را در عالم ایجاد کند، اما معنایش این نیست که کمال ما در این است. بهشت ما در دنیا آیا این است که ما به خواسته‌های مادی دنیایی غیرالهی کوچک پوچ خار، برسیم، با ایجاد تمرکز و تقویت اراده، این‌ها گاهی

می‌شود و یکی از راه‌های رسیدن به بعضی خواسته‌ها همین است که تمرکز پیدا کنی و اراده‌ات را قوی کنی و تأثیر می‌گذاری روی دیگران. اگر کسی از شما ناراحت است شما می‌توانی آن ناراحتی را از دل و ذهن او بیرون بکشی و کاری کنی که به شما علاقه پیدا کند و احساس ناراحتی‌اش رفع شود. این می‌شود و جزء قوانین عالم انسانی است. اما بهشت سعادت ما این است؟! یعنی آنقدر تمرکزمان و اراده‌مان بالا برود که بتوانیم آنچه را که دلمان می‌خواهد و هواهای نفسانی‌مان می‌خواهد، چون دل ما مملو از خواسته‌های غیرالهی و پوچ است، که اگر به آن برسیم هم پوچ است، چه برسد که نرسیم!!!

یک پینه دوزی نشسته بود و مشغول کار بود و فقیر بود. نقل می‌کنند که شیخ بها رد شد و دید که پیرمرد در فقر و تنگدستی در سن بالا دارد کار سخت و طاقت فرسای انجام می‌دهد. دلش سوخت، که گفته که هر دلسوزی الهی است؟! دل ما هنوز خدایی نشده که اگر سوخت بگوئیم جز خدا نبود. گفت پیرمرد چکشت را بده به من، گرفت و با اشاره آن را تبدیل به طلا کرد و گفت برو این را بفروش تا از فقر نجات پیدا کنی. پیرمرد نگاهی به او کرد و گفت که به تو اجازه داد و به چه حقی اینکار را کردی؟ شیخ بها گفت، من خواستم خبری به تو برسانم. پیرمرد گفت، ببخود خواستی، برگردان سر جایش. این آموزش‌هایی که می‌گوید ما کاری می‌کنیم که توی این دنیا هرچه دلت می‌خواهد بشود، حالا دلت مملو از هواهای نفسانی است و درخواست‌های پوچ عزیمیم که اگر بهش برسیم پوچ است و جز خسارت و ضرر برای آخرت ما نتیجه‌ای ندارد و حتی گاهی برای دنیای ما ضرر دارد و صلاح ما نبوده که به آن برسیم.

شیخ بها گفت من این طرف را بلد بودم که آهن را طلا کنم اما بلد نیستم طلا را برگردانم و آهن کنم. پیرمرد گفت که دیگر از این کارها نکن و چکش را گرفت و خودش تبدیل به آهن کرد و دوباره به کارش ادامه داد. به شیخ بها درس داد که تو خیال کردی من خودم بلد نیستم از این کارها بکنم. ائمه و بزرگان و اولیاء خدا احاطه بر همه عالم داشتند و گل عالم و فرشتگان و ملائکه خدا در اختیار آنها و خادم آنها بودند، تمام عالم تحت سلطه و سیطره اینها بود، آیا برای اینها کاری داشت که از ظلم‌هایی که کفار در حق آنها روا می‌داشتند جلوگیری کنند؟ حضرت علی (ع) وقتی طناب را برگردنش انداخته بودند و ایشان را به سمت مسجد می‌کشیدند آیا برایشان کاری داشت که جلوی اینها را بگیرد، قدرت ظاهری‌اش در حدی بود که یک تکان می‌داد همه کنار می‌رفتند، وقتی ایشان در خیبر را که ۴۰ قرآن را حرکت می‌دادند که باز و بسته کنند، یک دستی بر می‌دارند که بقیه رد شوند واز قطعیات تاریخ است! اینکار برایش کاری نداشت. چرا اینکار را نمی‌کنند؟ چون هدف این نیست و قرار نیست ما توی دنیا خوش باشیم و قرار نیست ما در دنیا بگردیم و بخوریم و بچریم و حیوان زندگی کنیم. به دنیا نیامده‌ایم تا در دنیا بمانیم و راحت باشیم، بهشت ما دنیا نیست. به دنیا آمده‌ایم تا مورد ابتدا و آزمایش قرار بگیریم و امتحان دهیم که معلوم شود چه کاره‌ایم، بهشتی یا جهنمی؟ راه خود را انتخاب کنیم و مسیرمان را طی کنیم. آزمایش و امتحان یعنی طی کردن مسیر تکامل. اگر کسی اینطوری فکر کند آیا گناه می‌کند و سراغ حرام می‌رود؟ او می‌گوید برای من فرقی نمی‌کند دنیای من چجوری بگذرد. تا الآن هرجوری گذشته و از الآن به بعد چه جوری می‌گذرد، فرقی ندارد من که در دنیا نیامده‌ام که خوش بگذرانم. بلکه آمده‌ام امتحان شوم و معلوم شود چند مرد حلاًجم. آمده‌ام تا آخرتم و جهان باقی که جهان من است، را بسازم. دنیای فانی قرار و محل استقرار من نیست. چقدر حضرت علی (ع) در نهج البلاغه از این دست سخنان گفته‌اند. این آرامش‌های موقتی کاذب، حجاب ایجاد می‌کند و ما را فریب می‌دهد. نماز می‌خوانی با صوت حزین، خودت از صوت خودت لذت می‌بری و آرامش پیدا می‌کنی، می‌گویی این نمازم قبول بود! همه نمازها قبول است، چون محبّ اهل بیت هستی، اما این قبول تر بود، چون آرامش عصبی هم داشتی. نگو آرامش معنوی پیدا کردم. این آرامش کجا و آرامش معنوی کجا. آرامش معنوی محصول معرفت است، محصول رضایت است، تا چقدر نسبت به عالم و آنچه خدا تقدیر کرده برای رضایت داری، ببین چقدر گله داری، هرچقدر گله داری، آرامش و رضایت نداری و هرچه قدرت رضایت داری، آرامش و لذت و بهشت داری و این آرامش معنوی است. اما صوت و صدایت روی اعصاب اثر دارد، همانطور که آهنگ باعث بیشتر شیردادن گاوها شد و روی آنها اثر داشت. روی بُعد و جنبه حیوانی‌ات اثر می‌گذارد. چقدر ما شبانه روز دنبال حال خوش هستیم تا مقام خوش؟! بین حال و مقام، فرق است، دنبال حال خوش نگردید، گرچه به حال خوش احتیاج دارید. این را فراموش نکنید. یعنی اینطور نباشد که نمازت را با یک صدای خشن و زشت بخوانی، غلط است. چکار کنیم که انسان به افراط و تفریط نیافتد؟ در قرآن آمده که نمی‌شود و اصلاً انسان اینجوری است. و کان امره فُطراً. می‌گویی از آن طرف مواظب باش نیافتی پائین، اینقدر عقب می‌آید از این سمت می‌افتد پائین. می‌گوئیم با قدرت باید مسیر خدا را طی کنی. آنقدر سرعت به خرج می‌دهد که دچار عجله و شتابزدگی می‌شود. عجله هم کار شیطان است. یک ذره این ور یا آن ور می‌شود، کار خراب می‌شود و از مسیر خارج می‌شود. البته این از خصائص انسان است و اینجوری خلق شده، مثلاً عجول است. اینقدر بالا، بالا و پائین برود و از جلو و عقب بیافتد و اینجوری مسیر را طی کند.

مسیر، یک خط و مسیر صاف نیست بلکه به صورت بالا و پائین است. گاهی بالا و گاهی پائین. گاهی حال خوب داری، اما گاهی نه حال خوبی نداری و پکر و گرفته و کسل هستی و زیر خطی و گاهی خیلی خوشحالی و سرحالی و بالای خطی و گاهی روی خط، نه خیلی بالا و نه خیلی پائین و عادی هستی. همه همینطور هستند و خیال نکن فقط شما اینطوری. منتهی گاهی بیماری عارض می‌شود. بعضی‌ها مدت زیر خط بودنشان یا روی خط ماندنشان طولانی و زیاد می‌شود. بعضی‌ها نوسانات حالشان خیلی زیاد است و صبح بالا و شب پائین هستند یا برعکس. یک چیزهایی توی خون انسان است که اثر می‌گذارد و اینها ربط به کمال و ایمان و اعتقاداتشان ندارد و به جسم و اعصاب و پزشکی و ... ربط دارد. این حالت‌ها و نوسانات زیاد حاصل کم شدن لیتيوم کربنات در خون انسان است، آیا این را به حساب ایمان می‌گذاری؟! ایمان نیست، لیتيوم کربنات است. ایمان و معنویت و عرفانی که بخواهد با قرص و موسیقی و ... درست شود که ایمان نیست. البته اینها هرکدام جای خودش را دارد، البته غیر موسیقی!! این حالات را با هم قاطی نکنید و هرکدام جای خودش را دارد. وقتی افسردگی داری، هی نوار روضه گوش می‌کنی و این را به حساب خدا می‌گذاری که ایمان داری و موسیقی گوش نمی‌دهی و دائم روضه گوش می‌دهی!! البته در مقایسه با موسیقی مبتذل آنچنانی، بهتر است اما به حساب ایمان نگذار. آرامشی که بعد از گوش دادن صدای مداحی و گریه و اشک داری، به حساب آرامش الهی نگذار، اینجور نیست هر اشکی، اشک الهی باشد. بلکه یک اشک‌هایی مقدمه الهی است. گاهی برای امام حسین گریه می‌کنی و گاهی برای صدا و موسیقی مداح گریه می‌کنی. اینکه دائم مداحی گوش می‌دهی و گریه می‌کنی، به حساب ایمان نگذار، باید بروی دکتر و درمان کنی، بیخودی ادعا نکن. چون آنهایی که بیماری‌های اعصاب و روان دارند دچار توهماتی می‌شوند و چیزهایی می‌بینند و خیال می‌کنند که ارتباط با خدا و ... دارند و احساس معنویت دارند. مایکی امام زمان در زندان داریم!! اینها را به حساب ایمان نگذارید. جز معرفت و حقیقت و واقعیت، سراغ هیچ چیز نروید. آن بهجت و لذت و شادمانی که محصول رضایت از خداست، رضا خدا یعنی هرچه خدا مقدر کرده قبول داری و تسلیمی.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين